

« نامه ماهانه ادبی ، تاریخی ، علمی ، اجتماعی »

شماره - یازدهم

و دوازدهم

بهمن و اسفند ماه

۱۳۵۰

اگر معنا

سال پنجاه و سوم

دوره - چهارم

شماره - ۱۱ و ۱۲

تاسیس بهمن ماه - ۱۳۹۸ شمسی

(مؤسس : استاد سخن مرحوم وحید دستگردی)

(صاحب امتیاز و نگارنده : محمود وحید زاده دستگردی - نسیم)

(دبیر اول : دکتر محمد وحید دستگردی)

استاد امیری فیروز کوهی

درد دلی چند . در باب تغییر خط و شعر و هنرهای دیگر

هرچند که من عادت ندارم وقایع اتفاقی و حوادث جاری را بعکس غالب افراد محمول بر علل پنهانی و سیاسی بدانم، و بهمین جهت هیچگاه قوه انطباق معلولات را با علل پوشیده و بعید آن ندارم، مع ذلك نمیدانم چرا در باره تغییر خط و تجدید نغمه ناموزون آن، این خلبان و سوسه در من پیدا شده است که برخلاف طبع خود، با اکثر صاحب نظران اتحاد نظر و اتفاق عقیده پیدا کنم و بگویم که شاید خدای نخواستہ این نغمه ناخوش آهنگ از گلوی کسانی خارج میشود که با سابقه ملیت و قومیت و نشانه معرفت و ثقافت کشور خود، بعللی که بر ما مجهول است دشمنی میورزند

و سعی دارند که همهٔ موارث معنوی اجدادی مارا. از خط و شعر و موسیقی یکجا و یکزمان با مشتبی مزخرفات و هذیان‌های (خود ساخته) عوض کنند، به یاد دارم او این بار که این نغمهٔ ناساز، ساز شد در حدود چهل سال پیش و میدان طنین آن، روزنامهٔ اقدام به مدیریت فاضل دانشمند استاد عباس خلیلی (البته با مخالفت شخص ایشان) بود، اما در آن موقع موضوع از مرحلهٔ ذوقی و استحضانی و اظهار عقائد شخصی و فردی تجاوز نکرده و باین مرتبهٔ حاد و طرف داران (پروپا قرص و زیاد) نرسیده بود در حالی که اکنون چنان است که این امر فردی و خیالی به امری اجتماعی و جنگالی مبدل شده و آن ریشهٔ ضعیف کم کم بصورت نهالی قوی و برومند درآمده است

در صورتی که عقل سلیم حکم میکند که در بارهٔ هر تغییر و تبدیلی اعم از جزئی و کلی اول باید علت و موجبی عقلانی و الزام و اجباری همگانی بوجود آید و سپس آن الزام و اجبار رده‌ی را بسوی چنان تغییر و تبدیل اجتماعی بحرکت درآورد، و بپیدا است که چنین علت و موجبی در بارهٔ خط کهن ما که آن نهمه سوابق کتبی از علمی و ادبی و فنی و صناعی دارد، پدید نیامده و هیچ اجبار و الزامی هم چه از ناحیهٔ سیر طبیعی و چه از جهت حاجت ضروری، ما را ناچار و بی اختیار به قبول چنین کاری نکرده است. . . . اگر عدم مصورات در خط یا چند عیب قهری جزئی دیگر از علل تغییر خط، بشمار آید. نظیر این علت با انواع بیشتر در اغلب، بلکه همهٔ الفباهای عالم وجود دارد و بدین اعتبار همهٔ ملل عالم باید در صد اصلاح خط خود برآیند، چنانکه بعضی از آنها هم در این صد برآمدند و چون در مرحلهٔ عمل متوجه شدند که زیان تغییر بیش از ثبوت آن است، از ادامه کار منصرف شدند و بهمان وضع موجود خود ساختند و اگر صعوبت (احتمالی) تعلیم و تعلم آن، ملاک چنین دعوی بلا دلیلی است، آن هم برهان نقضی خود را بهمراه دارد، زیرا با همین خط است که ملیون‌ها کتاب و نوشته باقی مانده و همچنان باقی خواهد ماند، و همان است که امروز بوسیلهٔ آن صدها نفر از مردم بی سواد مملکت

درمدتی اندک، بسادگی و آسانی، با سواد میشوند. و با همان خط مکاتبه میکنند و نوشته میخوانند، آیا این صعوبت به تازگی در این خط بوجود آمده و ماراناگزیر به تغییر آن مینماید، و باز همان بدو وضع (بقول علمای لغت) و اولین نوشته آن دارای همین صعوبت و اشکال بوده است؟ چون فرض اول، یعنی تازگی آن منتفی است، پس باقی میماند فرض دوم و قدمت آن و اینکه این خط، چنان آمادگی و سهولتی داشته است که اجداد ما بتوانند آنهمه معارف و حکم و علوم و فنون و افکار و تخیلات خود را در طی هزاران نوشته از کتب و رسائل باچنان تفتن و ابداعی در اقسام خطوط، که هر یک از آنها نموداری کامل و شامل از کیفیات هنری و سرشار از زیبایی و حظ چشم و دل تماشاایی است به نسل های بعد از خود منتقل نمایند، و در حقیقت گنجینه بی از علم و کمال و هنر و جمال را یکجا برای ما بمیرات باقی گذارند

آیا وجود آنهمه خارجی آشنا باین خط از آسیایی و اروپایی و آمریکایی، و امکان چنان استفاده عجیبی از دقائق و لطائف فکری و ذوقی علماء و ادبای و نویسندگان و شعرای فارسی زبان تا آن حد که با بزرگترین دانشمندان این خط و زبان برابری کرده و میکنند، قوی ترین دلیل رد این توهم، یعنی نارسائی خط فارسی نیست؟

هرگاه ما، وجود چند نقص کوچک را در خط، مجوز تغییر همه آن بدانیم. آیا اقوام و مللی امثال چین و ژاپون با چنان الف بایی عجیب که خودشان هم اقرار بصعوبت آن دارند، و فی المثل در خط ژاپن اصلاح روف معینی نیست که صورت معینی بدهد. از ما سزاوارتر باین فکر نیستند؟ و آیا عاقلشان نرسیده است که بدانند مشکلات خطشان چیست تا با آن همه زیرکی و زرنگی و پیشرفت در امور فرهنگی از ما عقب نمانند؟ مگر نداین است که آنها نیز چون همه اقوام و ملل کهن با همین الفبای مشکل، فرهنگی عمومی، و سوادی رائج، و دانشمندان و شعرائی ادیب و کتبی سرشار از علوم و

ادبیات و فلسفه بی بسیار غنی و قدیمی دارند؟

آیا هیچ موردی پیش آمده است که قدمای ما با آن وسائل کم در تعلیم و تعلم و چنان مشقانی جانکاه در تحصیل علوم، هنگام نوآموزی این خط، فریاد و فغانی از دشواری کتابت و فهم عبارت داشته باشند، و یا نوشته‌بی را در علم و فنی بغلط بخوانند و تقصیر را بگردن نارسایی خط بگذارند؟ پس مسلم است که گناه از راحت طلبی و بی حوصلگی ما در آموختن هر نوشته و خط یا هر دانش و هنری است که اندک سرو-کاری با تفکر و تعمق و صرف وقت و تأمل داشته باشد و اوقات ذی قیمت ما را که باید صرف تحصیل مال و جاه و جلال بشود، به تعلیم و تعلم ضایع گرداند مگر نه این است که کتب مفصل مختصر، و داستانهای بزرگ کوچک، و عبارات دراز کوتاه، و شعر صحیح متفکرانه، به هذیان صریح بی شعورانه، مبدل میشود تا مردم با عجله و تفنن نگاهی بآنها بیندازند و در همان حال اندیشه‌شان مستغرق در کار پول در آوردن و مقام پیدا کردن و دنبال آنها دیدن باشد؟ پس لازم است که نه تنها خط، بلکه جمیع علوم و فنون بصورتی از سادگی و اولیت در آید که تأثیر آنها در ذهن انسان معادل تأثیر يك قرص در مزاج آنان باشد

آیا آن مقدار اهتمام مستشرقان اروپایی و آمریکایی و غیرهم، در نوشتن عبارات فارسی بهمین خط، دلالت بر آمادگی آن برای آموختن و فهمیدن و سهولت یاد گرفتن و یاد دادن ندارد؟ و آیا هیچ دیده‌ایم که یک نفر مستشرق با آنکه میتواند از خط زبان خود بهتر و کامل‌تر در نوشتن مطلبی از زبان فارسی استفاده کند، يك بیت شعر فارسی و یا يك عبارت نثر آنرا بخط لاتین کتابت کرده باشد؟ من نمیدانم آنانکه چنین سودای خامی را در مغز کوچک خود صرفاً به قصد تشبه و تقرب به خارجی میزنند (و یا بعکس، یعنی سودای نیم پخته در دیگ مغز وسیع خود به بوی چربی خوک‌های چاق و چله دیگران) فکر این مطلب را کرده‌اند که در صورت پختن این سودا و

و بر آمدن مرادشان، واسطه اتصال نسل‌های آینده با آثار کتبی پدرانشان در ادب و تاریخ و علوم و فنون، چه چیز خواهد بود، و چگونه ممکن است چند صد هزار کتاب در صدها فن از فنون مختلف اجدادشان را با آنهمه رموز و اصطلاحات و تعبیرات و کنایات بخط جدید تحریر کرد؟ بطوریکه هیچ نقیصی در کتابت و تلفظ و لهجه رائج و سایر دقائق و خرده ریزهای فنی دیگر که صعوبت آنها در حین انجام عمل انبوه انبوه و توده توده ظاهر خواهد شد پیدا نشود؟ و در صورت الزام و التزام بچنین مهمی که عقل در مرحله تفکر هم وقوع آنرا از محالات می‌شمارد، بر فرض امکان محال چه کسانی و در ظرف چه مدتی ممکن است از عهده چنین مشکلی بر آیند؟ آیا مردم عاقل برای رفع يك مشکل خود را دچار صدها مشکلتر و سخت‌تر خواهند کرد؟ و آیا در این صورت مجبور نخواهیم شد که یا يك دانشکده با هزینه بی‌سنگین و استادان و شاگردانی علاقه‌مند بخط قدیم ایجاد کرده بوسیله آنها کتب و خطوط مختلف خود را حفظ و احیاناً با خط جدید مطابقت کنیم؟ و یا باز هم دست توسل بدامن مستشرقان خارجی بزنیم که بیابند و کلیات سعدی یا دانشنامه‌های علائی را مانند سنگ نوشته‌های هخامنشی و ساسانی برای ما بخوانند و با خط جدید کتابت نمایند؟ و در نتیجه بین طبقه قدیم و جدید و دیروز و امروز فاصله بی‌ایجاد شود که بهیچ نحو اتصال نیابد و افرادی که در سنین کهنوت یا پیری قرار دارند، خط فرزندان خود و فرزندان ایشان خط آنها را نتوانند بخوانند . . .

هرگاه دیدیم که ملت دوست و همسایه ما، ترکیه، دست بچنین مهمی زد و خط قدیم خود را بخط لاتین برگرداند، اولاً هیچ معلوم نیست که طبقه دانشمند و اهل کتاب از ایشان و کسانی که با ادبیات فارسی و عربی و ادبیات خودشان سروکار داشته و دارند، این تغییر خط را که زاده انقلاب مدرن ترکیه و مرعوبیت طائفه جوان از جمال و جلال تمدن اروپا بود، پسندیده باشند، و ثانیاً باید توجه

داشت که زبان ترکی خطی مستقل که حاکی از قدمت و اصالت قومی و مشخص آن از سایر خطوط و علامات ملی باشد نداشت تا با تبدیل آن بخط دیگر، میراثی از موارث پدری ملت ترك بهدر رفته باشد، بلکه خطوط و حروفش مأخوذ از غیر بود و این غیر برای او فرقی نداشت که فارسی و عربی باشد یا لاتین و رومی، ... مع ذلك هنوز ادباء و شعرای آنها که رابطه خود را با ادبیات قدیمشان ترك نکرده اند، از همین خط استفاده کرده و قطعاً سالهای بسیار دیگر نیز استفاده خواهند کرد، اکنون باین واقعیت شنیدنی گوش فرا دهید و حقیقت امر را در عمل کسی که خود از رجال سیاسی ترکیه و مجبور بمراعات قانون (آنا ترك) بود جستجو کنید....

یکی از سفرای کبار ترکیه در ایران که بین سالهای ۱۳۲۹ و ۱۳۳۳ در طهران اقامت داشت، مرد ادیب و دانشمندی بود، بنام (عالی ترك گلدی) در سنینی بالای شصت، بارویی گشاده و ناصیه بی فراخ، و در خانه و مهمان سرایی گشاده تر، این مرد که خود از شعرای بزرگ ترکیه و صاحب دیوان شعری به تخلص (عالی) بود، چندان به شعر و ادب فارسی علاقه و دلبستگی داشت که خانه و دولت سرای او به هزینه شخصی یکی از مهمترین انجمن های شعری و ادبی و مجتمعی از ادباء و شعراء و دانشمندان و فضلا بود. با چنان خلوص و صمیمیتی خالی از شائبه ریا که هیچگاه نظیر آنرا نه قبل از او و نه بعد از او در هیچیک از مجامع ادبی حتی مجامع بین الاحباب دیده و شنیده بودیم، تا آن جا که با صرف مخارج بسیار و دعوت بشام و ناهار و اهداء کتب نفیس بدعوت شدگان حوزه خود که غالباً بیشتر از ده نفر بودند زبانزد هر شاعر و ادیب در هر گوشه و کنار بود، غرض من این است که این مرد محترم که همه مکاتبات اداریش بمقامات رسمی بحکم اجبار بخط لاتین بود، دفتر بقلی قطوری داشت. که در تمامی اوراق آن بهمان شیوه از رسم الخط فارسی ترکها، غزلهای سی منتخب از شعرای فارسی معاصر را نوشته و برای خود نگاه داشته

بود. این مرد که عاشق شعر و کتاب فارسی بود با همتی عالی و نشاطی کامل شخصاً واسطهٔ اجتماع و آشنائی شعراء و نویسندگان معروف مملکت ما با یکدیگر میشد و در تعظیم و تکریم آنان بعد خضوع و خشوع مبالغه میکرد، بطوری که هم اکنون غالب دوستان فاضل من از شناختگان آن انجمن و یادگاری از خلوص و اعتقاد آن مرد بزرگ به شعر و ادب فارسی هستند، (قدس الله سره العزیز) بر من همان وقت واضح شد که طبقهٔ فاضل و آشنا به ادب فارسی از بزرگان ترکیه امثال عالی و تربیت یافتگان و تحصیل کردگان از ایشان این ودیعهٔ اجدادی خود را با آمیختگی بجان و دل خویش حفظ کرده اند و در سرس و آنجا که دور از دسترس مواخذه و قرار داد اجتماعی قرار دارند دلشان راضی نمیشود که این میراث کمال یافتهٔ زیبا را به چیزی ابتدائی و نازیبا تبدیل و غزل سعدی و صائب را به خط و لهجهٔ لاتین اداء نمایند

این را هم که عجیب تر از آن است بشنوید و خود بحقیقت امر متوجه شوید که مردی مثل (آتا ترک) . یعنی پدر ترکیه و همان کس که خود امر به تغییر خط در ترکیه کرده و در مجازات متخلفان از این امر بی گذشت بود، آنجا که اغراض سیاسی در بین نبود و میشد حقیقت محض را بی پرده و علنی ابراز داشت. به مردی مانند مرحوم نساء الملک فروغی (رحمه الله) گفته بود: «شما ایرانیها قدر ملیت خود را نمی شناسید و معنی آنرا نمی فهمید و نمیدانید که ریشه داشتن و حق آب و گل داشتن در قسمتی از زمین چه نعمتی است. و ملیت وقتی مصداق پیدا می کند که آن ملت را بزرگان ادب و حکمت و سیاست و در معارف و تمدن بشری سابقهٔ ممتد باشد. شما قدر و قیمت بزرگان خود را نمی شناسید و عظمت شاهنامه را در نمی یابید که این کتاب سند مالکیت و ملیت و ورقه هویت شما است و من ناگزیرم برای ملت

ترك چنین سوابقی دست و پاکنم (۱)»

با این وضع که دیگران به سابقه ملیت و قومیت ما غبطه میخورند، سزاوار است که خود ما قدر این سابقه و ریشه داری عمیق راندانیم و بدست خود این ریشه کهن و رشته اتصال خودمان را با آن سوابق عظیم قطع و پاره نکنیم و آنگاه با همان دست متوسل بدامان متخصصان و مستشرقان خارجی شویم که تفضل کنند و برای ما علم ابوعلی و محقق طوسی و شعر فردوسی و نظامی و تاریخ جهان گشا و رشیدی و هزارها کتب دیگر از علوم ادبی و فقهی و فلسفی را بخط لاتین نقل کنند و به فرزندان ما پیاموزند

گفتنی و نوشتنی و استدلال‌های محکم و منطقی (هر چند که مسأله بدیهی و وجدانی است) در این زمینه بسیار است. لکن چه باید کرد که حوصله‌ها کم است و اندیشه‌ها بیمار. اگر گاهی من و امثال من از کنج عزت و خاموشی چیزی در این مباحث می‌گوییم و مینویسیم و فریادی بگوش دیگران میرسانیم بقول ادبای قدیم از باب (نفثه المصدر) نومیدان و فریاد و فغان مظلومان ناتوان است، والا آنکه دست اندرکار این خراب‌کاری‌ها و مزدور چنین بنیان‌کنی‌ها در طبقات موثر و فعال و مسموع-القولان صاحب جلال میباشند، قطعاً گوششان بدهکار این حرف‌ها نیست و بهیچ صورتی (جز بمنع قانونی) از موانع عقلی و استدلالی و ارشاد و خرده‌گیری صاحب نظران بیم و هراسی ندارند. و کاری را که کرده و باید بکنند دنبال خواهند کرد، و از آنجا که بنای کارشان بر لجاج و عناد و ویران‌گری و فساد است این فریادها و اعتراض‌ها چون بانگ تمجید و تحسین بیشتر مایه تشویق و زیاده رویشان در انجام دادن مقصود

۱- نقل از خطابه فاضل محترم حبیب‌یغمایی در مجلس یاد بود مرحوم فروغی که عین عبارات فوق را از یادداشت‌های آن مرحوم برداشته‌اند.

خواهد شد

شعر

مگر آنچه خواستند و توانستند در خرابی بناهای کهن و ستون‌های استوار شعر فارسی از پای نشستند؟ و آنهمه نصایح و مواعظ و مخالفت‌ها و راهنمایی‌های اساتید دانشمند و بزرگان و نویسندگان فاضل و شعرای هنرمند را به چیزی گرفتند؟

مگر آنچه را که سی سال بلکه بیست سال پیش عده بسیار کمی که دلشان میخواست سری توی سرها بیاورند، اما نه درسی خوانده و نه شعری دیده و نه تعلیمی یافته بودند. بنام (شعر نو) که نه شعر بود و نه نو، بلکه هذیان‌هایی بود و هست (در حد اندیشه، و زبان هر دیوانه و هر مریض سرسامی) بسیار قدیمی و کهنه، از باب مجادله و نزاع با هنر واقعی (درست مثل دلقک‌ها و مسخره‌های کنار سن در قبال بندبازها و اریست‌های هنرمند که ترکزبانان به آنها یالانچی پهلوان یعنی پهلوان دروغین لقب داده‌اند بقالب زده و با هزار وسیله و واسطه و بی‌احتیاط درباره‌ی از نشریات مخصوص بخودشان (که بیش از یکی دو تا نبود) بچاپ میرسانیدند، و مردم هم چه با سواد و چه بی‌سواد صرفاً آن مزخرفات را برای سرگرمی و مسخرگی و خندیدن و تفریح می‌شنیدند و مسأله را سرسری و شوخی می‌گرفتند، و آنروز هیچ آدم عاقلی، هر چند بی‌سواد و بی‌اطلاع از شعر، اصلاً احتمال نمیداد که یکروز همین چرندها در بزرگترین روزنامه‌های ادبی و خبری مملکت بنام شعر روز سرزمین ادب پرور ایران با تقریظاتی بلند بالا بچاپ برسد. امروز شعر رائج نشد؟ و این پدیده بی‌شاخ و دم، به چنان عالمگیری و فتح الفتوحی نرسید. که جمیع پایگاه‌های تبلیغاتی و نشریات مملکتی را از مجلات و روزنامه‌ها و رادیو و تلویزیون‌ها و از همه مهمتر، دانشگاه و دانشکده ادبیات، که پاسدار سخن صحیح و ادب حقیقی ما و تا دیروز درست در طرف مقابل و نقیض و پایگاه جنگ و ستیز و رد و منع همین چرندها بود قبضه کند و بتصرف خود درآورد؟ بطوریکه امروز همان جراند و مجلات دیروز حاضر نیستند يك قطعه شعر

صحیح و درست از نوع قدیم را در صفحات خود بچاپ برسانند مگر با تراشیدن شفیع و آشنایی با آفای سردبیر، در صورتیکه نه قرنی گذشته و نه نسلی عوض شده است و این تحسین کنندگان امروز همان نقبج کنندگان دیروزند، اینها همه نشانه بد دلی و جبن و عدم شهامت و استقامت ما در قبال هر موجی است که از دریای غرب و بادهوی و موس آنجا برخیزد و سراپای ادراک و اندیشه و شخصیت و حیثیت ما را حباب وار در میان گیرد، مگر ما ننگتیم و سایرین ننگتند که این حضرات در مصداق شعر نو دچار اشتباه یا مغالطه عمدی شده و اینها که میگویند و هر آدم عاجزی هم میتواند بگوید، اصلاً از مقوله شعر نیست، تا وصف کهنه و نو بر آن صادق باشد! اینها سخنان نامربوط اطفال نابالغ و هذیانهای تب داران و ترکیبیات ناآگاهانه دیوانگان است که با هیچ عقل سلیم و احساس و انفعال آدمیان و ادراک و فهم اهل زبان سازگاری ندارد، و اگر (این دهن کجی) و لجاجتی شعر است، باز هم در این میدان گوی سبقت و ابتکار راهمان قدیمی های (پرت و بلاگو و کهنه کار) خودمان سالهای قبل بوده اند و دیوانهایشان برای خنده و تفریح، چندین قرن بعد از خودشان راهم کفایت میکنند و دیگر احتیاجی به پرت و بلاهای بیشتر نیست. مطالبات فرنگی

ای کاش در اینها اینقدر انصاف وجود میداشت که لامحاله این مقوله نوظهور را همانطور که یکی از پیش کسوتان نشان (که بیچاره در زیر امواج نوتری فرو رفت و محو شد) (نثم) گذاشته و به حق اصطلاح کرده بود، تغییر نمیدادند، که این کلمه هم در لغت عرب معنی مناسبی با مسمای خود داشت و هم اسم زیبای شعر به چنین مسمایی نازیبا تعلق نمیگرفت، و در هر حال حد و رسم منطقی و فاصله حقیقی و واقعی در هر دو مسمی که حقیقه ضد خود هستند، محفوظ میماند . . .

مگر نه این است که یکی از اساتید فاضل دانشگاه که تا چند سال پیش بنا به (مدروز و رواج بازار) و تاسی به اساتید خود نمایش مراتب فضل و کمالتش در این

بود که چند بیت از اشعار قدماء را بخواند و چیزی در باره آنها بنویسد، و از این مهملات و مزخرفات دم نمیزد مگر از باب تمسخر و تفریح، همین روزها با کمال صراحت گفت که « ای کاش چنین نوآوری و نازگی را سعدی و حافظ بکار می بستند، تا دنیا زودتر از اینها مستغرق شعر فارسی! و امواج نوآن میشد اما چه باید کرد که این فیض آلهی مخصوص بزمان ما و درشان مرد بزرگی بود که میبایست در این عصر بوجود آید و افتخار هم عصری او نصیب ما گردد».....

البته صحیح است که طبیعت آدمی به هر نیک و بدی از صفات و عادات متصف و معتاد میشود، و اندک اندک فحش و ناسزا بر اثر مداومت در گفتن و شنیدن، بمذاق او خوشتر از تحسین و تکریم ناشنیده خواهد آمد، و از جمله همین شعر نو که سی سال پیش ما را از شدت حیرت و غرابت و خنده و استهزاء می کشت. این سالها از بس در مجلات و مجامع و رادیو و تلویزیون بگوش ما فرو رفته است دیگر از آن تفریح و تفکّه بی نصیب مانده ایم، لکن مسأله باین شوری شور هم نیست که حقیقتی با این جنجالها و هیاهوهای باطل در نفس خود منقلب به ضد خویش شود و همیشه هم باقی و پایدار بماند. و چنین هم نیست که افراد زیرک و با هوش عالماً و عامداً بمردمانی ابله و بیهوش مبدل شوند بنا بر این گمان نکنید که این استاد محترم (که حقاّشکی در مراتب ادراک عالی و کمالات بسیارش نیست) و نظرهای ایشان هر چند که نه شاعرند و نه محیط به تمام دقائق فنی و صناعی آن، و اگر گاهی هم شعری بگویند و بخوانند منبعث از یک قوه بسیار ضعیف طبیعی و ذوق و حالی کم مایه است، خدای نخواسته اینقدر از قوه عقل و تشخیص بی بهره و در تمیز هر چیز درستی از نادرست عاجز باشند که معدومی را بر موجود زشتی را بر زیبا و مهوعی را بر مشهی ترجیح دهند و در حضور جماعتی (ولو اینکه همه شان اهل نباشند) (علی رؤس الاشهاد) فریاد بزنند که ای کاش این خراب کاری و افساد را سعدی و حافظ مرتکب شده بودند،.....

قطعاً چنین گمانی نخواهید کرد و همه تان میدانید که این فریاد و فغانها و ادبانه و اشعرا، برای این است که طبقهٔ حاد و جوان کشور (که چیزی برای گفتن دارند، اما سوراخ سخن را گم کرده‌اند) در بدر بدنبال چنین استاد صاحب نظری بیفتند و هر چه دلشان خواست بنام شعر بگویند و استاد هم صحنهٔ قبول بر آن بگذارد. و از طرف دیگر زحمت تفکر در شعر صحیح و حل مشکلات آنها و تنزیل تا حد فهم دانشجویان از دوش استاد عزیز خود بردارند. و در نتیجه اساتید محترم بادستیاری و کومک همین جوانان که فراداعده دار زرق و روزی و جاه و مقام و حرمت و احترام پیران خواهند بود، بمقاماتی عالی تر و عناوینی بیشتر و مالی و منالی افزون تر برسند و همیشه جنت مکان و فردوس آشیان باقی بمانند، و حال آنکه از سعدی و حافظ در گذشته و پیران بکنجی نشسته و معدودی خون دل خوار دست و پا بسته چه کاری ساخته است، ورد و قبول طبع فضول آنان چه محلی از اعراب و چه فائده‌یی در ناز و آب دارد؟ این هم دلیل دیگر، که آیا هیچوقت دیده یا شنیده‌اید که امثال این اساتید با اینکه در بین همکاران و دوستان دانشگاهی خود، شعرائی استاد و متبحر و شعر خواننده و مطالعه کرده دارند از یکی از آنها (و یا اگر نعوذ بالله حسد همکاری مانع از آن است) از شعرای طراز اول دیگر که همه شان شناخته شده و معروفند، یک قصیده بخواهند، و یا لاجاله زکری و نامی از ایشان بکمترین سخنی بمیان آورند؟ چه طور شد که بوستان ادب ایران پس از مرحوم ملک الشعرای بهار (که لابد از آن استاد هم به ضرورت شهرت و مقام استادی دانشگاه و اینکه گاهی از باب سیاست و حفظ مقام خود بانو پردازان معدود آن روزگار مجامله و مماشات می‌کرد) به بیان با قفری مبدل شد، تا زمان رویدن بوته. بوته بلکه خرمن خرمن از این علف‌های خودرو که اکنون گل سرسبد ادبیات مملکت شده‌اند؟!

این اساتید محترم توجه ندارند که اولاً قدرت و شهامت ایستادگی در مقابل

باطل و ناحق، و بیان حق و حقیقت در بالا بردن میزان شخصیت و احترام آنان به مراتب محکم‌تر و بادوام‌تر است از تشبث باین علف‌های بی‌ریشه و بی‌دوام، و ثانیاً هرگاه قواعد و ضوابط علم یا هنری که محصول سالیان درازاز تعقل و تفکر بشری، و فائده و نتیجه آن‌همه افکار و اندیشه‌های صیقلی شده و تدوین یافته و جوامع متمدنی است که از ابتداء به اتمه‌اء و از نقص به کمال رسیده‌اند، بدست معدودی بوالهوس و عصیان‌گر، از بین برود و به نوجویی و نوآوری فرد فرد مردم برسد دیگر این نوآوری منحصر به شعر و هنر نخواهد ماند. و شاگرد کم فرصت زودرس همین فردا قواعد هر يك از دروس استاد را هم زیر و رو خواهد کرد، تا بمیل خود چیزی زود یاب و بی مقدمه بدست آورده و اختراعی در همه مواد درسی استاد کرده باشد. که جناب استاد، در این وضع باید در مقام شاگردی او بر آید و تازه جناب شاگرد همان مبانی خود را نیز هر روز بوجه دیگری بنا بدلخواه خویش نو تر کند، تا هم حس نوظلمی و نوآوری خود را ارضاء کرده باشد و هم زودتر بدریافت کوپن تحصیلی و پیمودن مدارج ترقی اجتماعی توفیق پیدا کند، و هم چنین با راه یافتن شهر نو در دانشگاه (که هم اکنون نمونه‌هایی از آن در کتب درسی به چشم می‌خورد) از کجا که یکی یا چند تا از همان گویندگان بزرگ در عداد شاگردان استاد، معدود بناشند، و اشعار شیوایشان با تجزیه و تحلیل و (ادا و اطوار و دکلمه) در مقام تفهیم و تدریس بر زبان مبارک استاد جاری نشود، و در این صورت جناب استاد چه چیز را به جناب شاگرد خواهد آموخت که او نداند؟ و در عوارض (شاعر ما بانه فرنگی) چه هنری از ژست سرو صورت و آهنگ صدا و حرکات دست و پانسان خواهد داد که شاگرد نتواند؟ و انگهی، علم و فنی که حد و رسم منطقی نداشت و هر روز بشکلی بر آمد، و تعریفی که او را محدود بحد معین خود و ممتاز و مشخص از سایر مشابهاات خود کند نبود؟ و همه چیز توانست داخل در آن مقوله شود، مانند همین

شعر نو که از شدت بی‌ثباتی و بی‌دوامی به تعبیر خودشان به حق و واقع بموج نوهم (۱) معروف شده است و در يك محدوده معینی از همان موج قرار ندارد، دیگر معرف شناخت او از سایر امواج چیست و چه گونه در مقابل موجی نوتر و قوی‌تر مقاومت و دوام خواهد کرد؟ درست مثل موجهای دریا که دائماً يك موج تازه‌تر و محکم‌تری روی موجی که ثانیةً قبل بچشم می‌خورد فرود می‌آید و آن‌ا آنرا محو و نابود می‌سازد (و همین‌طور الی ماشاء الله) بنابراین حضرات چه‌گونه موجودیت لرزان و مضطرب خود را اثبات می‌کنند و چه اطمینانی دارند که همین یکماه یا یکسال بعد موجی تازه‌تر از این بحر متلاطم برنخیزد و اثری از وجود موهوم و موج کف بلب آورده ایشان باقی نگذارد. ؟

همچنانکه، این طور شد، و امروز اشعار شعرای فطری و باقر بجه بی‌امثال فریدون مشیری و نادر نادرپور که حقاً و انصافاً در حد نو بمعنی حقیقی و دارای اندیشه و معنی و الفاظ شیرین و تعبیرات دلنشین بود و تا چند سال پیش بحق در صف اول از شعر روز قرار داشت، و ماهم همه جا و همه وقت فریاد زدیم و گفتیم که شعر نو امروزی همین است و ما جدال و نزاعی با کار صحیح نداریم، بجرم کلمات و افکار مفهوم و شکل درست منظوم، دیگر آن شیوع و رواج سابق را ندارد و در نظر آقایان موج نو از مرتبه نومی به نیمداری تنزل کرده است و رفته رفته به مرتبه شعر قدما از کهنگی و پوسیدگی خواهد رسید، همین امر یکی از قوی‌ترین دلایل بر بطلان چیزی است که اصلاً موجودیت ثابت و شناخته شده بی‌ندارد، و چون چنین است هر روز باریچه ضعف و عاجز زبانی کسانی است که دلشان در آرزوی شهرت و نام آوری ادبی! می‌سوزد و هیچ وسیله و مله‌به‌بی هم دستیاب‌تر و بی صاحب‌تر از شعرگیرشان

۱ - هر چند که این موج یعنی موج نو مخصوص به شعر نیست و همه عرصه زندگانی

ما زیر این موج فرو رفته است.

نمی‌آید، و همین فردا ممکن است جمعی بوالهوس دیگر گرد هم جمع شوند و مبنی و قاعده‌یی برای شعر بریزند که عقل هیچ عاقل و جنون هیچ مجنون حرفی هم از آن نغفند . . .

هنر

سالها پیش، شعر و نثر و موسیقی و نقاشی و خط، در نفس خود هنر بود و از آن جهت هنر بود که قید و بند و رسم و شرط و قراری داشت که از دو جزء تشکیل و تکمیل میشد، یک جزء استعداد ذاتی یا نجش خدادادی (منتهی به کم و زیاد و شدت و ضعف) و جزء دیگر که اثر بیشتری داشت، آموختن و یاد گرفتن و استاد دیدن و زحمت کشیدن و مطالعه کردن و تحقیق و تتبع در آثار کهن و اساتید فن و باز هم از آن جهت هنر بود که دستیاب همه کس و حاضر و آماده طبع هر بوالهوسی نبود، بسبب آنکه گذشته از استعداد و قریحه ذاتی، سالها وقت و مشقت و خون دل خوردن و تحمل محنت لازم بود، تا کسی بمقام ادبی سعدی و صائب و کمال نقاشی کمال الملک و آشتیانی و جمال خط میرعماد و درویش و سحر پنجه آقا حسینقلی و کلنل وزیری برسد، چون چنین بود، هنر بود و هنرمند محدود و معهود و ارجمند، اما طبع حسود جاهل و ذوق ناقص کاهل و نخوانده ملای عجول بر آن بزرگان حسد برد، و چون نه استعداد و نجش آلهی و نه حوصله کار و کوشش نامتناهی داشت. و از آن طرف دلش میخواست که از آن نمد کلاهی و در آن دستگاہ رفیع‌راهی داشته باشد، بناچار آمد و گفت «قدما غلط کرده‌اند که برای این هنرها آنهمه خط کشیده و اینقدر قواعد و قوانین تراشیده‌اند. همین قدر که خیالی موهوم و کلماتی نامفهوم سر هم فراهم آمد، شعر، و همین که جمالاتی به ابهام و گنگی و ترکیباتی غریب و فرنگی (گل هم شد) نثر، و چند آنکه عربده‌یی افریقایی از حنجره، و قیافه انسانی بشکل درو پنجره، در آمد، موسیقی و نقاشی است. آنوقت است که این هنرها از انحصار کسانی که سالها در گوشه دل و قلوه فکر

مردم به عزت و حرمت برای خود جا و مقامی یافته بودند بیرون خواهد آمد و برای همه کس عمومی و همگانی خواهد شد»

گفته‌اند، وقتی نوآموزی نزد آموزنده‌ی رفت تا فلان زبان را از او بیاموزد، اول پرسید که ای استاد نقاد برای آموختن این زبان، مدت یکسال کافی است؟ جواب داد، ابدأ خیلی کمتر، گفت شش ماه چه طور، باز گفت کمتر پرسید سه ماه چه طور، گفت باز هم کمتر، بالاخره بجایی رسید که درقبال تعجب و حیرت شاگرد فرمود: لازم باین اتلاف وقت نیست، همین الآن دهنت را کج کن، کج کرد، گفت حالا هر غلطی که از دهنت در آمد همین زبان است، حقا اینجا هم همینطور است هر کس که هوسی کند و بی شرمی دعوی داشته باشد، هر کار که کند تحصیل ادبیات است و هر مزخرفی بگوید. شعر برهن مسلم شد که مثل معروف (شوخی شوخی جدی میشود) درهمه جا و همه کار مصادیق متعدد داشته و خواهد داشت، همین مزخرفاتی که سالیان دراز ما و امثال آن ناتمام

۱- یکی از منتقدان محقق انگلیسی عقیده دارد (و عقیده‌ی است که بکرات امتحان شده و بحس و عیان در آمده است) که «هم چنانکه سرودن شعر متوقف بر قریحه ذاتی و طبیعی استعدادی و خدادادی است. همینطور فهمیدن شعر بتمام معنی و ادراک کیفیت و تأثیر از آن نیز منوط به يك قریحهٔ اضافی و ذوقی فوق عادی است و چنین نیست که همهٔ مردم در بزرگداشت از آن برابر و مساوی باشند و به يك نسبت دریافت احساس و ادراک التذاذ نمایند. فلذا می‌بینیم که اثر شعر در نفوس مردم متفاوت است و هر کس بقدر استعداد نهانی خود بکم و زیاد در قبول آن، انفعال و تأثیر نشان میدهد. این را هم من از خود اضافه کنم که بهمین دلیل بسیاری از مردم، بلکه اغلب آنها را دیده‌ایم که از هیچ نوع شعری لذت نمی‌برند و بهیچوجه متأثر نمیشوند، حتی افرادی از آنها (که کم نیستند) اصلا باشعر بنیونت کلی دارند و ابراز کراهت و نفرت میکنند (و بیشتر نوپردازان ما از این نسخ مردمند اما زیر نقاب قربت و محبت بقصد خرابکاری). چو خوب بود که این مرد محقق زنده میبود و میدید که در این روزگار نه تنها تأثیر از شعر، بلکه ایجاد و انشای آن هم نه قریحه‌ی لازم دارد و نه طبیعی اضافی و خدادادی، و همهٔ جوانان ما از باسواد و بی‌سواد، شعرائی نابغه و ناپغه‌هایی هوس زادند